یادداشت

پایان عصر سربازان پیاده

ادامه از صفحه ۲

... از موشک‌های مافوق صوت YJ-21 تا جنگنده‌های نسل پنجم J-۳۵، این رژه نمادی از قدرت‌نمایی فناورانه چین بود. سامانه‌های پدافند هوایی HQ-19 و پهپادهای مجهز به هوش مصنوعی نیز نشان دادند که چین در رقابت جهانی برای تسلط بر جنگ‌های آینده، جایگاه ویژه‌ای دارد. این رژه نه‌تنها نمایش تجهیزات بود، بلکه بیانیه‌ای راهبردی از سوی چین درباره آمادگی برای جنگ‌های آینده و رقابت در عرصه فناوری‌های نظامی بود. در کنار این تحولات، نقش داده‌های اطلاعاتی و ماهواره‌ها در طراحی و اجرای عملیات‌های نظامی به‌طرز چشمگیری افزایش یافته است. تصاویر ماهواره‌ای، شنود الکترونیکی، تحلیل داده‌های کلان و الگوریتم‌های پیش‌بینی رفتار دشمن، اکنون در قلب تصمیم‌گیری‌های نظامی قرار دارند. فرماندهان نظامی با استفاده از داده‌های لحظه‌ای، می‌توانند مسیر حرکت دشمن را پیش‌بینی کنند، نقاط ضعف را شناسایی کرده و حملات دقیق‌تری طراحی کنند. این روند، جنگ را از یک رویارویی فیزیکی به یک نبرد اطلاعاتی و الگوریتمی تبدیل کرده است. در نتیجه، آنچه از این تحولات می‌توان آموخت، پایان عصر جنگ‌های سنتی و آغاز دوران نبردهای فناورانه است. دیگر نیازی به لشکرهای عظیم انسانی نیست؛ بلکه ابزارهای هوایی، پهپادهای خودران، سامانه‌های هدایت‌شونده و فناوری‌های هوشمند جایگزین سربازان پیاده شده‌اند. فرماندهی میدان نبرد اکنون در دست الگوریتم‌ها، ماهواره‌ها و پهپادهاست. آینده جنگ‌ها، نه در خاک، بلکه در آسمان، فضا و فضای سایبری رقم خواهد خورد. کشورهایی که بتوانند در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی نظامی، موشک‌های نقطه‌زن، سامانه‌های پدافندی چندلایه و داده‌های اطلاعاتی پیشتاز باشند، نه‌تنها در میدان نبرد، بلکه در عرصه ژئوپلیتیک نیز دست بالا را خواهند داشت. در این چشم‌انداز، فناوری نه‌تنها ابزار جنگ، بلکه خود میدان نبرد است. رقابت برای تسلط بر فناوری‌های نوین، به رقابت برای تسلط بر آینده تبدیل شده است. جنگ‌های مدرن، دیگر نبرد میان ارتش‌ها نیستند؛ بلکه نبرد میان توانایی‌های فناورانه، ظرفیت‌های اطلاعاتی و قدرت پردازش الگوریتم‌ها هستند. این تحول، نه‌تنها ساختار ارتش‌ها را دگرگون کرده، بلکه مفاهیم سنتی قدرت، امنیت و بازدارندگی را نیز به‌کلی بازتعریف کرده است.

فراخوانی برای خردورزی انسجام و عاملیت جمعی

ادامه از صفحه ۲

• دیپلماسی فعال و هوشمند: دفع جنگ و تحریم‌ها برای کشور حیاتی است. برای تحقق این هدف ضروری است که حاکمیت با بهره‌گیری از دیپلماسی کارآمد، از انزوای بین‌المللی کشور جلوگیری کرده و زمینه‌های تعامل با جهان با هدف رفع تحریم‌ها و بازگشت به جامعه بین‌المللی را فراهم کند. همچنین ایران با همسایگان خود روابط اقتصادی و امنیتی سازنده برقرار کند تا ضمن تأمین امنیت ملی، بازارهای جدیدی برای اقتصاد ایران بگشاید. در پایان اتحادیه انجمن‌های علوم اجتماعی ایران باور دارد که ایران امروز بیش از هر زمان دیگر به «عاملیت جمعی» نیازمند است؛ عاملیتی که در پرتو خردورزی، اتحاد و مسئولیت‌پذیری همگانی، می‌تواند کشور را از این گذرگاه سخت تاریخی عبور دهد. ما از همه ایرانیان دعوت می‌کنیم تا با پرهیز از اقدامات شتاب‌زده و ساختارشکن، در مسیر تقویت انسجام ملی و ارائه تصویری مثبت از ایران در جهان گام بردارند.

ایران خواهد ماند، چراکه خرد جمعی و اراده ملت، سد استواری در برابر هرگونه تهدید و بحران است. تاریخ ایران گواهی می‌دهد که این ملت در سخت‌ترین شرایط هم توانایی ایستادگی و ماندگاری داشته است.

مکث میان دو جنگ

ادامه از صفحه ۲

پس باید پرسید اگر اسرائیل به دنبال خروج نیروهای حماس از غزه و دیگر کشورهای عربی باشد و در ادامه فهرست ترور خود را تکمیل کند، همین پوست‌اندازی که عنوان کردید به وقوع می‌پیوندد؟

مسئله اینجاست که حماس یک ایدئولوژی است، نه یک فرد. کمااینکه بعد از شیخ احمد یاسین یا اسماعیل هنیه یا یحیی السنوار و... حماس توانست به حیات خود ادامه دهد و تا جایی پیش رفت که عملا اسرائیل پای میز مذاکره مجبور به مصالحه شد. حالا اگر در یک سناریو تصور کنیم اسرائیل به دنبال ترور چهره‌های کلیدی حماس باشد، بله، این امکان وجود دارد، اما اینکه تصور کنیم با این ترورها، حماس و ایدئولوژی حماس از بین برود، محال است.

با این وصف، جا دارد یک سؤال را از یک مبحث کلان‌تر با شما به بوته نقد ببرم و به پرسش نخست بازگردم. اگر به دو سال پیش بازگردیم و تمام روندهایی را که تاکنون طی شده است، بررسی کنیم، آیا از منطق هزینه و فایده، طوفان الاقصی ارزشش را داشت؟

این شد یک پرسش درست، ولی پاسخش را باید از زاویه دیگر داد. اگر بخواهیم اتفاقاتی را که روی داده است از منطق هزینه و فایده و تبعات و نتایج آثار آن ببینیم، قطعا هیچ اتفاقی با هزینه بالا ارزشش را ندارد. خب، اگر این‌گونه به مسئله ورود کنیم، نباید هیچ جنبش آزادی‌بخشی، هیچ انقلابی یا هیچ تلاشی برای مثلا ملی‌شدن صنعت نفت در ایران روی می‌داد، چون هزینه آن بسیار زیاد بوده است. اما مسئله‌ای که وجود دارد، این است که اتفاقات از این منظر تحلیل و تبیین نمی‌شود و اتفاقات دست من و شما نیست که بخواهیم از منظر هزینه و فایده ببینیم که این اتفاق ارزشش را دارد روی بدهد یا نه. به شکل طبیعی، این اتفاقات روی می‌دهد. ضمنا شما فراموش کردید که طوفان الاقصی نقطه شروع تحولات نبود...

نقطه شروع نبود، نقطه عطف بود.

عرضم همین است که هفتم اکتبر و طوفان الاقصی نقطه شروع نبود، چون این عملیات نتیجه دهه‌ها کشتار و جنایت و محاصره نوار غزه بود. پس موضوع را اشتباه بررسی نکنید. ضمن اینکه شما به آینده هم نگاه کنید و ببینید که طوفان الاقصی چه سهم و وزنی در ایجاد باورها و جریان‌های نوین منطقه‌ای ایفا خواهد کرد. من معتقدم آنچه بعد از هفتم اکتبر روی داد، پیشران بسیاری از نیروهای جدید در منطقه خواهد بود. ضمن اینکه این اتفاق به یک فهم جدید منجر شد؛ اینکه دکترین نظامی اسرائیل روی جنگ‌های کوتاه، برق‌آسا و در اصطلاح ضربتی که به آن استراتژی سه‌ستونی اسرائیل می‌گویند، استوار بود. اما بعد از هفتم اکتبر و طوفان الاقصی، این دکترین اسرائیل فروپاشید و آن نگاه سنتی به دکترین نظامی اسرائیل از میان رفت. یعنی اسرائیل عملا وارد پروژه جنگ فرسایشی شد که برای آن آمادگی نداشت و در نهایت به کشتار عمدی، قحطی‌سازی، مهاجرت‌های میلیونی ساکنان غزه و ویران‌سازی گسترده تمام زیرساخت‌ها دست زد. لذا اگرچه ارتش اسرائیل با نیروی هوایی خود آمادگی تخریب و ویران‌سازی داشت، اما آمادگی جنگ فرسایشی و این میزان از کشتار، قحطی‌سازی و مهاجرت‌های عمدی میلیونی ساکنان غزه را نداشت. در ضمن، مسئله مهم‌تر این است که دکترین نظامی و دفاعی ایران هم بعد از هفتم اکتبر تغییر کرد که فهم آن هم بسیار مهم است؛ چون ایران به طور مشخص در ۲۰۰ سال اخیر آغازکننده هیچ جنگی نبوده است، اما بعد از اتفاقاتی که در سوریه رقم خورد، ایران برای اولین بار در پاسخ به ترورها و همچنین حمله به ساختمان کنسولگری خود در سوریه، حمله به اسرائیل را در دستور کار قرار داد.

و اتفاقا اینجا ما دیگر شاهد نقطه آغاز هستیم، نه نقطه عطف...

به هر حال هر نقطه آغازی هم یک نقطه عطف است. همین‌جاست که اگر بخواهم نگاه واقع‌بینانه داشته باشم، عملیات وعده صادق ۱ و ۲ یک اشتباه تاکتیکی از سوی ایران

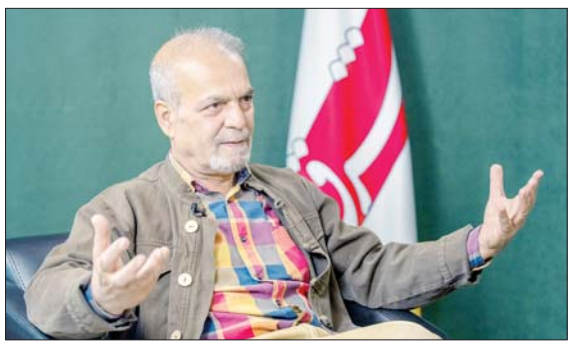

بود و به نظر من تهران در آینده دوباره به دکترین دفاعی و نظامی سنتی خود باز خواهد گشت که آغازکننده هیچ جنگی نیست و فقط زمانی وارد فاز پاسخ‌گویی می‌شود که مورد حمله مستقیم به خاک خود قرار گیرد.

در بخش پایانی وارد مبحث ایران بشویم. از اینجا شروع کنیم که در این معادلات صلح، طیفی از ناظران معتقد بودند ایران هیچ وزنی ندارد، اما سؤال یا تناقض اینجاست که اگر ایران نقش‌آفرینی یا وزن نداشت، چرا هم دونالد ترامپ از نقش ایران تشکر کرد و هم حماس؟

سؤال بسیار خوبی پرسیدید و اتفاقا باید به‌صراحت عنوان کنم که بدون موافقت ایران، این طرح ۲۰ ماده‌ای صلح ترامپ به نتیجه نمی‌رسید. در این زمینه کوچک‌ترین تردیدی به خود راه ندهید.

به چه دلیل چنین باوری دارید؟

چون توان تهران برای تخریب طرح‌های صلح بسیار بالاست و این به دلیل نفوذ و قدرت بالای ایران در منطقه است و آمریکا هم اتفاقا به این موضوع آگاهی و اشراف داشت. اصلا کل گروه‌های نیابتی منطقه را کنار بگذاریم، خود ایران به‌تنهایی یک وزن بالا دارد. پس اگر واقعا ایران می‌خواست، می‌توانست این طرح را ناکام بگذارد.

اینجا یک تناقض می‌بینم؛ اگر واقعا ایران می‌خواست می‌توانست جلوی این طرح را بگیرد، پس چطور قبل‌تر عنوان کردید که ایران توان مقابله با این موج بین‌المللی برای پذیرش صلح و پایان جنگ در غزه را نداشت؟

مسئله اینجا به هزینه بازمی‌گردد. ایران می‌توانست جلوی این آتش‌بس را بگیرد، اما هزینه آن هم مطرح بود. قطعا جنگ ادامه پیدا می‌کرد، امکان داشت حتی دامنه آن دوباره به ایران کشیده شود، منطقه وارد یک معادلات پیچیده شود و بسیاری از مسائل. اما در تهران در نهایت تصمیم گرفته شد که مخالفتی با طرح آتش‌بس در غزه صورت نگیرد. کمااینکه خود ترامپ هم به‌صراحت عنوان کرد دامنه کمک‌های جهانی برای پایان‌دادن به جنگ در غزه تا ایران ادامه دارد. همین حرف دونالد ترامپ نشان می‌دهد ایران هم نقش‌آفرین بوده، هم وزن کافی داشته و هم به این آتش‌بس کمک کرده است و من احتمال می‌دهم که در هفته‌های آتی که قدری از التهابات امروزها کاسته شود، نقش، وزن و جایگاه ایران روشن‌تر خواهد شد. البته باید منتظر تبعات بعدی این آتش‌بس بود؛ چون این آتش‌بس عملا حداقل‌ها را برآورده کرده و حداکثرها روی میز مانده است.

بدون تعارف، این طرح آتش‌بس نه برای حماس و فلسطینی‌ها آرمانی است و نه برای اسرائیلی‌ها و آمریکا. اکنون هم فلسطینی‌ها و هم اسرائیلی‌ها به این طرح انتقاد دارند که بخشی از منافع آنها دیده نشده است. بااین‌حال، هر دو مجبور بودند وارد پروسه مذاکره با آتش‌بس شوند. مثلا حماس و فلسطینی‌ها این انتقاد را دارند که اصلا در طرح آتش‌بس، دو دولت در یک سرزمین مطرح نیست. حالا نوع اداره غزه، آینده کشور فلسطینی و بسیاری از مسائل مهم‌تر و راهبردی‌تر به مذاکرات آتی محول شده است.

این را هم بپرسم که در ایدئال‌ترین حالت ممکن، اگر آتش‌بس به نتیجه برسد، حتی اگر اجازه تشکیل کشور فلسطینی داده شود و معادلات روی ریل درستش بیفتد، آن زمان تکلیف ایدئولوژی محور مقاومت و آرمان فلسطین چه خواهد شد؟ دیگر کارکرد و استفاده خود را از دست می‌دهد؟

اولا تا همین جایی که شاهد آتش‌بس هستیم، نتیجه تلاش‌های ۴۰ساله محور مقاومت است. همین که در این چهار دهه، آرمان فلسطین به هر هزینه‌ای زنده نگه داشته شد و بعد از هفتم اکتبر هم به‌رغم تمام کشتارها و جنایت‌های بی‌سابقه‌ای که در تاریخ ثبت خواهد شد، در نهایت مقاومت خود مردم فلسطین و گروه‌های فلسطینی سبب شد اسرائیل و غرب از اهداف خود عقب‌نشینی کنند و پای میز مذاکره بنشینند. فراموش نکنیم همین دونالد ترامپ می‌خواست مردم غزه را از این باریکه بیرون کند و آن را به یک تفریحگاه تبدیل کند. فراموش نکنیم نتانیاهو به دنبال نابودی کل غزه، نابودی حماس و بازگرداندن اسرا بود. چه شد که به اینجا رسیدیم؟ به دلیل محور مقاومت در این ۴۰ سال و بعد از این هم محور مقاومت کماکان به مسیر خود ادامه خواهد داد. مسیری که در همین مدت موجب اعتراف کشورهای اروپایی برای به رسمیت شناختن کشور فلسطینی بود. حالا اینکه از نظر سرزمینی و معادلات دیپلماتیک چه اندازه ظرفیت برای تشکیل کشور فلسطینی وجود دارد، مسئله دیگری است، اما تا زمانی که محور مقاومت به تمام اهداف و ایدئولوژی ترسیمی خود نرسد، خط پایانی بر آن وجود ندارد. این یک نردبان بوده که پله‌پله طی شده و اکنون به اینجا رسیدیم و باید پله‌های بعدی را هم در همراهی با جامعه جهانی طی کنیم.

و برای پرسش آخر، علی‌اکبر ولایتی در شبکه اجتماعی ایکس در واکنش به آتش‌بس در غزه نوشت: «آغاز آتش‌بس در غزه ممکن است پشت صحنه پایان آتش‌بس در جای دیگری باشد». ولایتی از عراق و لبنان و یمن نام برده است، اما می‌بینید که بعد از این آتش‌بس، اگر مرگ سیاسی نتانیاهو رقم بخورد، برای فرار از آن، جنگ بزرگ‌تری را مجددا با ایران کلید بزند؟

باز هم باید اینجا دست به پیش‌بینی بزنم که نباید این کار را بکنم، اما من معتقدم و پیش‌بینی می‌کنم اکنون ما در دورترین نقطه از جنگ دوباره اسرائیل علیه ایران هستیم.

دورترین!

بله.

چرا؟

چون اگر اسرائیل بخواهد دوباره به ایران حمله کند، کل معادلات منطقه به هم خواهد خورد. حمله به ایران نه‌تنها شکست آتش‌بس غزه است، بلکه کل منطقه خاورمیانه وارد یک آتش جنگ خواهد شد. من بعد از پایان جنگ ۱۲ روزه هم گفتم که این جنگ به دلیل عدم تاب‌آوری اسرائیل بود و بعد از این جنگ، تا دهه‌ها اسرائیل به فکر حمله به ایران نخواهد افتاد. لذا معتقد بودم و روی این تعبیر خودم هم پافشاری می‌کنم که اسرائیل دیگر جرئت حمله دوباره به ایران را نخواهد داشت، مگر اینکه اتفاقات دیگری کاتالیزور باشد، مثلا مسئله پرونده هسته‌ای یا فضای بعد از مکانیزم ماشه و مسائلی مانند ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده ۶۰درصدی و... این قبیل تهدیدهای تاکتیکی می‌تواند روی روندهای راهبردی اثر بگذارد و تنش‌های مقطعی را شکل دهد. اما در پایان بر این نکته تأکید دارم که منطقه اکنون به دنبال یک نظم جدید و امنیت پایدار خواهد بود.